**بسمه تعالی   
کرسی ترویجی ارائه و نقد ایده علمی**

کرسی ترویجی با عنوان

تحلیل و نقد مبانی فلسفی اخلاق جان دیویی

ديويی فيلسوفي است که در حال حاضر تفکرش در غرب و به‌ويژه آمريکا همچنان زنده است و حتي برخی صاحب ‌نظران گفته‌اند: «در صدسال اخير هيچ فيلسوف اخلاقي هم‌پاية ديويي ظهور نکرده است». تاکنون دربارة فلسفة اخلاق او در غرب مقالات و کتاب‌هاي فراوان نگاشته شده است؛ اما در ايران نه تنها هيچ اثر مستقلي در خصوص فلسفة اخلاق او موجود نیست، بلکه دربارة فلسفة نظری او نيز پژوهش‌های بسیار مختصری انجام شده است. ديويي مدعي است که خود براي فلسفه و اخلاق بنياد نويني افکنده است. تعمیم اين بنیاد نو به علوم اخلاقی و اجتماعی، مستلزم آن است که خیر را به خیرها و غایت را به غایت‌ها تبدیل کنیم و بپذیریم که خیرها و غایت‌ها نیز متکثر و متغیرند. آنچه ضرورت دارد پذیرفتن این عقیده است که موضوع علم اخلاق هم امری اعتباری، نسبی و اضافی است که باید برحسب زمان و مکان جرح و تعدیل پیدا کند. این نظریه ترویجی که به تحلیل و نقد مبانی فلسفی اخلاق جان دیویی می پردازد از سه بخش تشکیل شده است: مبانی معرفت‌شناختی اخلاق دیویی؛ مبانی انسان‌شناسی اخلاق دیویی؛ مبانی مابعدالطبیعی اخلاق دیویی.

### مبانی معرفت‌شناختی اخلاق دیویی

از نظر دیویی تجربه يادگيري از راه آزمايش و خطا نيست؛ بلکه يادگيري از راه فکر کردن است و عقل يا انديشه مطلق نيست؛ بلکه روش مشاهده و تجربه و استدلالي که توأم با سنجش باشد مراد است. يعني علم يا عقل از تجربه برمي‌خيزد و با تجربه آزمايش مي‌شود.

مهم‌ترین اصول معرفت‌شناختی اخلاق دیویی عبارت است از: طبیعت‌گرایی، ابزارانگاری، اصالت نتیجه و اصالت علم. طبق اصل طبیعت‌گرایی، هرگونه امور فوق‌طبیعی یا دخالت نیروهای فوق‌طبیعی در موجود طبیعی انکار می‌شود و طبیعت برابر و معادل وجود می‌شود. از سوی دیگر، طبیعت‌گرایی ملازم تجربه‌گرایی است؛ زیرا طبیعت، قلمرو تجربه است.نظرية انتخاب طبيعي داروين يک رويکرد طبیعت‌گروانه را در شناخت‌شناسی پيش‌روي ديويي گذاشت. اصالت سود دیویی به معنای اصالت نتیجه است. بنا به اصل نتیجه‌گرایی بايد نتيجه را لحاظ کرد؛ به اين معني، حقيقت ثابتي وجود ندارد. نخست، انسان نتيجه را در نظر دارد و براي آن مقدماتي فراهم مي‌آورد تا آن نتيجه را تأمين نمايد. حقيقت، اگر اصلاً وجود داشته باشد، در غايت و سود نهفته است. دیویی تنها معرفت حقیقی را معرفت تجربی می‌داند و پژوهش اخلاقي را بخشي از پژوهش تجربي می‌داند. از آنجا که احکام ارزشي ابزار هستند به نحو ابزاري هم مي‌توانند ارزش‌گذاري شوند؛ يعني از اين جهت که تا چه حد در راهنمايي رفتار توفيق کسب مي‌کنند. بايد ارزش‌هاي اخلاقي هم مانند نظريه‌هاي علمي تجديدنظر شوند. ويژگي‌هاي کليدي روش علمي عبارت‌اند از: ايده‌ها، ابزاري براي حل مسائل هستند؛ مسائل در يک شرايط انضمامي يعني در «موقعيت‌هايي» ناشي مي‌شوند؛ کشف، نياز به رابطة متقابل با محيط دارد؛ هيچ راه‌حل نهايي وجود ندارد. ويژگي پژوهش علمي شناخت‌شناسي ديويي را خطاپذير مي‌سازد؛ یعنی نتايج مراحل پژوهش هميشه قابليت نقد و تجديد‌نظر را دارد طوري که هيچ چيز به طور کامل و مطلق صادق نيست.

##### نقد و نظر

با توجه به معرفت شناسی دیویی، نسبی‌گرایی یکی از مهم‌ترين انتقاداتي است که به فلسفة اخلاق ديويي مي‌شود. وی هم نسبی‌گرایی افراطی را رد می‌کند (این ایده که ارزیابی‌های اخلاقی اختیاری هستند) و هم مطلق‌گرایی اخلاقی را (این ایده که کدهای اخلاقی خاصی می‌تواند برای همة زمان‌ها به کار رود). او به قوانین ثابت اعتقاد دارد، اما اعتقادی به قوانین و اصول مطلق ندارد.

ویژگی نخست نسبی‌گرایی، این است که ادعا مي‌شود يک چيز (مثلاً ارزش‌هاي اخلاقي، زيبايي، دانش، يا معنا) در چارچوب يا ديدگاه خاصي نسبي است در آثار دیویی، مشاهده می‌شود. ویژگی دوم نسبی‌گرایی (اعتقاد به خطاپذیری در معرفت اخلاقی) در آثار دیویی، به تکرار مشاهده می‌شود و او صراحتاً در معرفت اخلاقی به خطاپذیری معتقد است. دیویی، ايدئال‌ها و غايت برين را نقد مي‌کند و معتقد است همة اصول، نیاز به تجدیدنظر دارند. در حقیقت، نسبی‌گرایی از نتایج ابزارانگاری دیویی است؛ چرا که از نظر او «اگر تصورات، معاني و نظريه‌ها، وسيله و ابزاري براي از نو ساختن محيط و رفع اشكالات باشند، قدر و ارزش دارند». به این ترتیب، هرگاه ایده یا نظریه‌ای برای از نو ساختن محیط و رفع اشکالات بهتر پاسخگو باشد، جایگزین ایدة پیشین می‌شود و هیچ ایدة مطلق و مصون از خطایی وجود ندارد.

به نظر می‌رسد دلیل اینکه پراگماتیست‌ها از جمله دیویی و پاتنام اتهام نسبی‌گرایی را نمی‌پذیرند، این است که موضع آنان با موضع فیلسوفان اصالت واقع در خصوص واقعیت و حقیقت و نیز صدق، متفاوت است. از موضع اصالت واقع، نسبی‌گرایی منتج از ابزارانگاری است. اما وقتی معنای واقعیت، حقیقت و صدق از نظر دیویی متفاوت با دیدگاه فیلسوفان اصالت واقع باشد، طبعاً معنای نسبی‌گرایی نیز متفاوت خواهد بود. در واقع «نظریة مطابقت»، یک اصل موضوع است که فیلسوفان اصالت واقع به کار می‌برند و دیویی این اصل موضوع را نپذیرفته است و به جای آن، نظریة ابزارانگاری را مطرح کرده است. به این ترتیب، نسبی‌گرایی یا مطلق‌گرایی اخلاقی، اصولاً از جمله مسائلی نیست که برای تفکر «پراگماتیستی» و «ابزارانگارانه» دیویی و پیروان او مطرح باشد. اما از دیدگاه فیلسوفانی که معتقد به ایدئال‌ها و مطلق‌های اخلاقی هستند، رویکرد ابزارانگاری در اخلاق به دلیل منتهی شدن به نسبی‌گرایی اخلاقی پذیرفتنی نیست.

می‌توان گفت آنجا که دیویی، پاتنام و رورتی منکر نسبی‌گرایی می‌شوند، مرادشان این بود که نظریة اخلاقی آنها به گفتة دیویی، منجر به هرج‌ومرج اخلاقی نمی‌شود. اما انکار نسبی‌گرایی از طرف آنان به معنای پذیرش مطلق‌گرایی در اخلاق نیست؛ چرا که دیویی و پاتنام با صراحت تمام، مطلق‌گرایی اخلاقی را رد می‌کننداما از آنجا که اغلب نسبی‌گرایی را با شک‌گرایی معادل می‌دانند؛ وقتی دیویی و پیروانش نسبی‌گرایی را رد می‌کنند، این امر به معنای انکار شکاکیت است.

### مبانی انسان‏شناسی

## (تحلیل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی رفتار)

دیویی مانند فلاسفة دیگر بین دو اصطلاح «ethics» و «morality»، تفاوت قائل نمي‌شود. از نظر او هر دوي اينها بر علم رفتار متمرکز هستند. دیویی می‌گوید: اگر اخلاق را به معني محدود رايج نگيريم، مي‌توانيم بگوييم تمام مناسباتي که ما با ديگران داريم موضوع علم اخلاق است. عادات به عنوان فعاليت‌هاي منظم، جنبة فرعي و اکتسابي دارند و بنابراين، نمي‌توان براي آنها جنبة ذاتي و اساسي قائل شد. غریزه، امکان تجدیدنظر در عادات را برای مواجهه با موقعیت‌های جدید زیادتر می‌کند و اساس مسئلة اخلاقی، چه در کودک و چه در بالغ، در مورد غرایز و نیروی محرکه، آن است که از آنها برای تشکیل عادات جدید و یا اصلاح عادات قدیم استفاده کنیم. عقل هميشه‌اي از غريزه‌اي الهام مي‌گيرد. تنها عملي که از روي تفکر انجام يافته و مبني بر انتخاب دقيق باشد جنبة اخلاقي دارد؛ زيرا تنها در اين مورد است که مسئلة انتخاب بين بدتر و بهتر پيش مي‌آيد. با اين همه، قائل شدن يک حد فاصل دقيق بين عمل متفکرانه و عمل غريزياشتباه خطرناکي است. هر قضاوت اخلاقي، جنبة تجربي دارد و در خور تجديدنظر است. اعتراف به اين نکته که رفتار، شامل هر عملي است که با توجه به ساير قسمت‌هاي اخلاق و رفتار آدمي، قابل قضاوت از لحاظ خوبي و بدي باشد، ما را از اشتباه قائل‌شدن به قلمرو جداگانه‌اي براي اخلاق، رهايي مي‌بخشد. اخلاق در حقيقت به طور کامل با افعال و رفتار آدمی سروکار دارد و بنابراين، ما بايد مکتب‌هاي اخلاقي را که مبني بر تصفية محرک‌ها و تشکيل يک شخصيت نمونه، تعقيب يک کمال افلاطوني و دوردست، متابعت از فرامين مابعدالطبيعه و تسلط حس وظيفه‌شناسي و غيره است، طرد کنيم***.***

**مبانی مابعدالطبیعی اخلاق دیویی**

از نظر دیویی، اعتقاد به ايدئال شايد مهم‌ترين اشتباه فلسفه باشد و همة نظام‌های اخلاقی که مبتنی بر مطلق‌ها هستند، از درجة اعتبار ساقط هستند. نفی ایدئال‌ها و خیر برین در تفکر دیویی به نفی مطلق‌ها می‌انجامد. به عبارت دیگر، انتقاد از نظام‌سازي در مابعدالطبيعه و در اخلاق، نيز انتقاد از اصول جاودان اخلاقي، همه از اين امر سرچشمه مي‌گيرد.

در انتقاد از این دیدگاه دیویی می توان گفت هرچند ديويي دين و مطلق‌هاي استعلايي (نظیر مُثل افلاطونی) را که اخلاق غربي بر آن مبتني بود را رد می‌کند، اما به تعداد زيادي اصول اخلاقي باارزش اعتقاد دارد و در جست‌وجوي يک اساس سکولار و تجربی براي آنها است. در بین این اصول، دو اصل مهم مورد اعتقاد او عبارت‌اند از: دموکراسی و نظریة تکامل. برای دیویی، دموکراسي يک ايدئال اخلاقي است. دموکراسي معاني مختلفي دارد، اما از نظر اخلاقي عبارت است از جازم بودن بر اين عقيده كه ملاك غایي تأسيسات سياسي وتشكيلات صنعتي، اثر مثبت آنها در رشد متعادل يكايك افراد اجتماع است. نظریة تکامل طبیعی داروین نیز، از جمله نظریاتی است که دیویی آن را پذیرفته و روان‌شناسی خود را بر آن، مبتنی کرده است. تا آنجا که این مفهوم نسبی ولی خاص را به جای «خیر مطلق»، پایه و مقیاس نظریات اخلاقی خود قرار می‌دهد. نتیجه آن که به مبانی معرفت شناختی دیویی این اشکال وارد است که نخست به نسبی گرایی می انجامد، دوم آن اگر خطاپذیری به فرضیات نخستین دیویی تعمیم داده شود این نظام را با چالش مواجه می کند. نیز در مبانی مابعدالطبیعی خود به مطلق هایی باور دارد که به نقض ایده ی اولیه او که منکر همه ی مطلق هاست می انجامد.

دكتر صانع پور: اين گامي كه در نقد برداشتيد، گام مباركي است انشاا... بومي سازي فلسفه اخلاق در جامعه ما هم شکل بگیرد.

دكتر اخوان: پس از سلام و عرض ادب عنوان كردند كه من سالهاست در كار فلسفه اخلاق هستم با رويكرد تحليلي، سوال اول من از شما اين است: اهميت ديويي در فلسفه اخلاق و در جغرافياي اخلاق پژوهشي با اين منظومه ناموزون و شوش در ادبيات كنوني فلسفه اخلاق كه رايج است چه نكته‌اي مبنايي فلسفه اخلاقي مهمي براي ديويي مي‌شود مطرح كرد؟ از طرفي اهمين پاتنام در فلسفه اخلاق چقدر است؟ و در اين مسئله كه شما مطرح كرديد فيلسوفان اخلاق در چند سال گذشته ادبياتي را توليد كرده‌اند كه خيلي هم با اسم‌ها كاري ندارند كه دكارت در فلسفه كلاسيك خيلي مطرح است ولي نظريه منسجم اخلاقي ندارد گاهي فردي مثل نيچه هم ادبيات اخلاقي دارد و هم مي‌شود نظريه اخلاقي برايش در نظر گرفت ولي سوال من اين است ديويي يا پاتنام چه نظريه مطرحي در فلسفه اخلاق داشته است ما بهتر است مسئله حور باشيم در فيلسوف محور مسئله‌اي كه اكنون در فلسفه اخلاق رايج مي‌توانيم به آن مراجعه كنيم چيست؟ در فلسفه اخلاق يك حوزة متااتيك داريم و يك حوزه اخلاق هنجاري و اخلاق هنجاري به چند بخش تقسيم مي‌شود. در اين تقسيم‌بندي، ديويي پراگماتيسم در فلسفه اخلاق كجاست؟ و در اخلاق كاربردي كه امروزه براي جامعه خودمان خيلي لازم داريم بايد ببينيم چه مي‌توانيم استخراج كنيم بايد ادعاي او در مورد نسبي‌گرايي را بدانيد كه وقتي مي‌خواهيد نقد كنيد بدانيد. مثلاً امروزه نسبي‌گراهاي اخلاقي معتقدند 2 شاخصه لازم دارند: 1ـ اختلاف نظر خيلي وسيع و خيلي عميق بين فرهنگها وجود دارد. 2ـ اين اختلاف نظر لاينحل است. پس حالا بفرماييد اين ديويي با كدام شاخصه همراه است.ما ادبياتي در سنت فلسفه اخلاق غرب داريم، در اينجا شما فقط مي‌گوييد اخلاق مخالف بود و اصرار دارد كه اخلاق پايه‌اش عقلي است. از طرفي به اين اشاره مي‌كنيد كه ديويي به عقل اهميت مي‌دهد و از طرفي ديويي به پسيني بودن و تجربي اخلاق بسيار توجه دارد.

از طرفي اگر بخواهيم بگوييم در زمينه اخلاق، جاني ديويي نظريه‌اي دارد، آيا اين نظريه انسجام دارد؟ از طرفي آيا ساده هست؟ يعني مي‌تواند با اجزاء و مؤلفه‌هاي خيلي كمي آن چه مي‌خواهد بگويد را توضيح دهد؟ همچنين در بين نظريات فلسفه اخلاق رقيب، جايش كجاست؟ يا در مباني معرفت‌شناسي اينكه گفتيد طبيعت گراست؟ اينه مفهوم خوبي كاملاً قابل تعريف است با مفاهيم طبيعي شما بايد اشاره مي‌كرديد كه ترم‌هاي و واژه‌هاي متفاوتي هست نسبت به ترم‌هاي موجود در فلسفه اخلاق شما حتما مي‌دانيد كه در فلسفه اخلاق، ما يا طبيعت گرا هستيم يا ناطبيعت گرا. در فلسفه اخلاق فرا طبيعت گرا نداريم يا به عبارتي فرا طبيعت گرا در همان دسته طبيعت گرا قرار مي‌گيرد.

اين طبيعت گرايي كه ايشان از آن سخن مي‌گويد با طبيعت گرايي كه در فلسفه اخلاق وجود دارد متفاوت است آيا مي‌شود ديويي را يك پيامدگراي اخلاقي دانست. در بحث شما اين مبهم است كه آيا وظيفه گرا بودن يعني نا نتيجه‌گرا بودن؟ آيا اين تضاد است يا تناقض؟يعني وقتي شما وظيفه گرا شديد حتما نتيجه‌گرا نيستيد؛ يا اگر نتيجه گرا شديد حتما غير وظيفه گراييد. در حاليكه فيلسوفان اخلاق معتقدند وظيفه گرايي نوعي نتيجه گرايي است. يعني مي‌گويد تو موظفي مطلقا به پيامدهاي كاري كه مي كني حواست باشد به هر حال بهتر بود بحث از اين آشفتگي خارج مي‌شد. بهتر بود مسئله و دسته‌بندي رايج در فلسفه اخلاق در ديويي ديده نشد.

دكتر قاسمي: خيلي‌ها هم معتقدند كه آيا ديويي فلسفه اخلاق كار كرده؟ ولي واقعيت اين است كه ديويي به اندازه كافي كار نشده و مي‌گويند در 10 سال گذشته به بزرگي ديويي در فلسفه اخلاق وجود ندارد. او در حالي كه به كانت ارادت داشت ولي نقدهاي اساسي به او دارد. من به شخصه معتقدم هر كدام از فيلسوف‌ها (اعم از بزرگ يا كوچيك) چيزي راي عرضه كردن دارند و من در مورد ديويي به اين نتيجه رسيدم كه بالاخره بايد كسي پيدا شود تا ورود كند چرا كه در بسياري از كشورهاي پيشرفته تعليم و تربيت شان مبتني بر افكار جان ديويي است.از آنجائيكه ادبيات بحث هنوز شروع نشده بود و من ديويي را با خود ديويي خواندم، لازم بود كه هر كتاب و هر مقاله‌اي بود خواندم تا صرفاً شالوده‌اي بسازم اين در حالي است كه دپارتمانهاي فلسفه خود را برتر از پرداختن به ديويي مي‌دانند. مي‌دانم كه نگه تحليل در فلسفه اصول خود را دارد و براساس اصول منطق استوار است اگر چه ديويي چنين نظمي در توضيح گفتارش ندارد ولي من خواسته بگويم صرفاً يك نگاه است و بايد به آن پرداخته شود.ما در مورد نسبي‌گرايي بايد بگويم كه در متن هم آورده بودم يعني مستنداتي از آثار ديويي آورده بودم كه اخلاق ديويي نسبي‌گراست. اولاً اينكه ويژگي نخست اينكه ارز‌ش‌هاي اخلاقي را نسبت به فرهنگ نسبي مي‌داند در بحث روان شناختي و جامعه شناختي رفتار هم آمده است از نظر ديويي هر گونه كردار و رفتار آدمي موارد خوبي از يك طرف و محيط اجتماعي در سوي ديگر است. فضايل به خودي خود ارزش ندارند و ارزش آنها به نقشي است كه در زندگي اجتماعي دارند. او به مطلق اخلاقي اعتقادي ندارد و ما در جامعه دموكراتيك از طريق عقل جمعي مي‌توانيم به نتيجه برسيم ديويي دستگاه فلسفي مستقل است و ديدگاه‌ها متفاوت است.

دكر كريمي پس عرض سلام به حضار و استادان ابتدا تشكر كردند از خانم قاسمي كه كاري كردند در ادبيات فارسي چيز خاصي در زمينه فلسفه اخلاق جان ديويي وجود ندارد و اصولاً ديويي را فيلسوف تعليم و تربيت مي‌دانند. من مقاله‌اي را از دايره المعارف دانشگاه استنفورد دريافت كردند و توانسته مطالب شما را با كمك آن باز انديشي كنم. سوال من اين بود آيا خانم دكتر قاسمي مباني فلسفه ديويي را درست تدوين كرده‌اند؟ آيا سبك نوشتن اين مقاله صحيح بود اينكه مطالب در مورد ديويي را جمع كنيم و در سه يا چهار صفحه نقد آن را بنويسيم؟ من تصور مي‌كنم كار قوي‌تر اين بود كه همزمان كار ديويي با نظرات رقيب سنجيده شود. آيا جنبه‌هايي از فلسفه اخلاق ديويي بوده كه مورد توجه ايشن قرار نگرفته باشد؟ كه در همين مقاله نويسنده به خوبي اشاره مي‌كند موقعيت انگاري از نظر ديويي چقدر مهم است و يا موارد ديگر ...آيا نقدهاي ايشان به ديويي وارد است؟ بعضي از نقدها را خود ديويي به خودش در آثارش وارد كرده و جواي داده است. مثل بحث خود ارجاعي (اينكه ديويي خود ارزش‌هاي مطلقي را قبول دارد و به آن واقف است و سعي مي‌كند آن را حلش كند.)جان ديويي در زماني زندگي مي‌كند كه تغييرات شگرفي را مي‌بيند: جنگ جهاني دوم را مي‌بيند، بعد جامعه كشاورزي كه دارد به جامعه صنعتي تبديل مي‌شود، بعد زنان حق رأي پيدا مي‌كنند و ... وقي جان ديويي به اين تغييرات توجه مي‌كند متوجه مي‌شود كه ما به ارزش‌هاي مطلقي قائل هستيم كه اين ارزش‌هاي مطلق مانع از اين مي‌شود كه ما بتوانيم با جامعه و روزگار تطبيق بدهيم. يك پيش فرضي در پس ذهن جان ديويي وجود دارد كه اين در فلسفه اخلاق جديد مورد تأييد قرار گرفته است. جان ديويي معتقد است كه ما اونقدر اصول اخلاقي و مفاهيم اخلاقي را بزرگ مي‌كنيم كه يادمان مي‌رود كه اين اخلاق است كه براي زندگي است نه زندگي براي اخلاق ما نبايد تصور كنيم مفاهيم اخلاقي قابل بازنگري نيستيد چون اين باعث ايجاد تعصب مي‌شود، از طرفي چون افراد هيچگاه به آن نمي‌رسد باعث نااميدي مي‌شود و خيلي‌ها بي خيال آن مي‌شوند.او معتقد است بايد موقعيت انگار باشيم، در هر موقعيت براي همان موقعيت تصميم بگيريم. ارسطو هم در اخلاق نيكو ؟؟؟ مي‌گويد ما نمي‌توانيم نگاهي كه به رياضيات داريم به اخلاق داشته باشيم. مؤلفه‌هايي كه براي يك پديده اخلاقي داريم نمي‌توانيم براي موقعيت ديگر قرار دهيم؛ چون اين مؤلفه‌ها خيلي زياد هستند.ديويي از هگل نتيجه گرفت كه خيلي اوقات مكن است ما موارد اخلاقي را وضع كنيم تا مردم اخلاقي‌تر شوند ولي بسياري اوقات اينها نتيجه عكس مي‌دهد يعني عكس است به مراتب از اخلاق دور شوند.

در مورد نسبي گرايي هم بگويم در حلقه كندوكاو در بچه‌ها بحثي را مطرح مي‌كنيم، و به نتيجه‌اي مي‌رسيم كه در نهايت ممكن است باز باشد و جواب نهايي نيست و چند تا جواب را روي هم قبول كرديم ... به ما مي‌گويند پس شما نسبي‌گرا هستيد ولي بايد بگويم نرسيدن به تعيين به معناي اين نيست كه حقيقتي وجود ندارد.در اين رابطه نيچه مي‌گويد: چگونه جهان حقيقي افسانه از كار درآمد؟ما همه قايل به اين بويم كه حقيقتي است بيرون از ما كه اگر بتوانيم آن را درك كنيم گويي به حقيقت دست پيدا كرده‌ايم. كم كم انسان به اين نتيجه رسيد كه اصلاً حقيقتي وجود ندارد و حقيقت توهم است. ولي كم كم به اين نتيجه رسيد كه حقيقت همين پديدار است و چيزي فراي آن وجود ندارد. بر فعلا به اينجا رسيده است به اين مي‌گويند واقعيت‌گرايي حداقلي؛ يعني فراري اين چيزي وجود ندارد هر چند كه ممكن است آنچه كانت مي‌گويد در حال نزديك شدن به حقيقت هستيم دراين روند.

ديويي هم مي‌گويد من با ابزاري كه دارم به حقيقت مي‌رسم، من مي‌توانم به اين هدف مجدداً فكر كنم و دوباره بازانديشي كنم؟ ولي اين با مطلق گرايي متفاوت است.

دكتر صانع‌پور: رئوس مطالب شما سبك نوشتن مقاله بايد با توجه به نظرات رقيب، با توجه به زيربناهاي فكري ديويي بسياري از نقدها را خودش پاسخ داده است.شرايط متغير زمانه ديويي توجه پراگماتيك به اخلاق پيدا كرد.توجه به هگلي بودن ديويي و خودداري از مطلق‌گرايي اخلاق

دكتر قاسمي: بدون شك اين اولين كار در مورد ديويي بوده و طبيعتاً نواقصي ممكن است باشد؛ اگر چه در كتابم به آن اشاره كرده‌ام. اين فرد اخلاق دار بوده و دغدغه داشته است درست گفتيد كه بحث implse و Desive فوكوس نكرده‌ام.در مورد نسبي گرايي من مستنداتي ارائه دادم كه ديوئي خودش را نسبي گرا نمي‌داند و من هم مانند شما معتقدم ديوي نسبي‌گرا نيست. براي پايبندي به اصول حقوق بشر بايد اصول مطلقي باشد كه بتوانيم آن را پياده و دنبال كنيم.نسبي‌گراها به 2 گزاره باور دارند و اگر ما بخواهيم اين گزاره‌ها را در نظر بگيريم مستندات زيادي شايد پيدا كرد كه نشان دهد كه جان ديويي تحت اين دو گزاره مي‌رود. ديويي معتقد است تا چقدر درزندگي مفيد است و اگر مفيد است از آن اسفاده مي‌كنيم. نسبيت اخلاقي باعث مي‌شود چيزي از اخلاق بقي نماند در حاليكه جان ديويي مصلح اجتماعي بوده و به پيشرفت توجه داشته است. همانطور كه موجودات در زيست‌شناسي طبق نظر داروين در حال رشد و توسعه و پي شرفت هستند در اخلاق هم همين طور.در تعريف ديويي از تجربه عقلانيت هم دخيل است.

دكتر پگاه مصلح (از حاضرين در جلسه) شما با توجه به اينكه مي‌خواستيد نظر خود را نشان دهيد، تكليف خود را با جان ديويي روشن نكرديد؛ شما اشاره كرديد كه جان ديويي نابغه است و اين مبناي تفكر دموكراتيك و پيشرفت كشورها شده است ولي معلوم نيست اين كشورها از كجاي اين تفكر بهره بردند. مسئله اكثريت گرايي در فلسفه سياسي ديويي ... شما گفتيد ديويي نسبي گراست.اساساً ديويي براي نفي تفكر ايدئولوژيك دارد بحث‌هاي خود را مطرح مي‌كند. شما اگر خود را فردي ايدئولوژيك مي‌دانيد اساساً نمي‌توانيد ديويي را مفيد بدانيد؛ چون تفكر نفي ايدئولوژيك اوست كه به پيشرفت تفكر دموكراتيك كمك مي‌كند. دربارة بحث كانت و هگل هم بايد گفت ديويي هگل را درست نفهميده هگل گرايي بدون توجه به مباني هستي شناسي هگلي بي پايه است. پوير هم ادامه اين راه را رفته است و اشتبه رفته است. درباره كانت هم به همين صورت است يعني كانت به خاطر تفكيكي كه بين عقل نظري و عقل عمي مي‌كند، بحث‌هايش را پيش مي‌برد در حاليكه جان ديويي بدون توجه به اين موضوع اگر تجربه را بپذيرد نمي‌تواند عقل‌گرا باشد و كانت را نمي‌تواند مبنا قرار دهد اگر چه تجربه و عقل را با هم تركيب مي‌كند ولي چون از كانت به هگل درمي‌افتد ولي مباني هستي شناسي را درست نمي‌كند، مباني فلسفي ديويي به طور كامل زير نقد است و به نظر مي‌رسد شما نقد فلسفي را در اينجا انجام نداده‌ايد.در مورد عدم شفافيت موضع كه اگر شما از زاويه ايدئولوژيكتان بخواهيد به موضع‌ديويي نگاه كنيد، پذيرفته نيست.

پاسخ خانم قاسمي: بعد هگلي و بعد كانت،‌كار مستقلي است كه بايد بعداً انجام شود.در خصوص نسبي‌گرايي معتقدم كه با موضعي كه درواقع مطلق‌گراها دارند ديويي نسي‌گرا مي‌شود ولي اصولاً در اخلاق نمي‌شود مطلقي را قبول نداشت و موضعش در مورد صادق بودن قضايا متفاوت است.در خصوص ايدئولوژي بايد بگويم بسته به تعريف ايدئولوژي فرق مي‌كند. بهتر بود به جاي كلمه ايدئولوژي، باور داشتن به خداوند را مي‌آورم. اصولاً در هر دوره‌اي افرادي بودند كه خود را با مالك انديشه‌ها و مطلق‌هاي مي‌دانستند درحالي كه انسان با عقل جمعي مي‌تواند خود را تصحيح كند و دائم رشد كند و ربطي به باورهاي مذهبي ندارد و مسئله نداشتن جزميت است.